

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۳۴-۱۲۱»
پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۶۳/۱
پاییز و زمستان ۱۳۸۹، Knowledge, No.63/1.

تحول تاریخی انسان نزد ملاصدرا

عبداله صلواتی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۷

چکیده

انسان ملاصدرا افزون بر دو حرکت وجودی اضطراری و حرکت وجودی ارادی، برخوردار از تحولی تاریخی است، یعنی در دوره‌های تاریخی متفاوت، با انواعی از انسانها روبرو هستیم، نه نوع واحدی از انسان. ملاصدرا تحول تاریخی انسان را متأثر از تعالیم دینی، طرح کرده است که براساس روش شناسی ملاصدرا و نگاه عرفانی او می‌توان تحول یاد شده را تبیین نمود؛ تاریخ انسانی نزد ملاصدرا از حس آغاز شده و به مثال، توهم، عقل و مقام عبودیت ختم می‌شود، بنابراین تاریخ انسانی نیز همانند نفس انسانی مشمول حکم جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است و تعریف ارسطویی از انسان به حیوان ناطق، برای انسان متحول به حرکت جوهری ارادی و تحول تاریخی، تعریفی انتزاعی و میان تهی است. در این جستار سعی شده است پس از گزارش دوره‌های تاریخی نزد عارفان مسلمان و ارتباط آنها با انسان، شواهد و دلایل متعدد ملاصدرا در باب تاریخت انسان ارائه و مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: حرکت وجودی اضطراری، تحول تاریخی، کثرت نوعی انسان، انسان کامل.

* دکترای فلسفه اسلامی، مدرس دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی.
آدرس الکترونیک: salavati2010@gmail.com

۱. تحول تاریخی انسان در عرفان

طرح دوره‌های متفاوت تاریخی بر پایه معیارهای گوناگون از جمله دین، مسأله‌ای است که از سوی عارفان مسلمان و صدرالدین شیرازی با رهیافت متفاوتی مطرح شده است. این دوره‌ها از نقص به کمال در حال ترقی‌اند و بر اساس آن، انسان‌ها نیز در جریان تاریخ ظهور می‌یابند؛ محور اساسی این جستار، بررسی تاریخت انسان نزد ملاصدرا است اما به اختصار نظرگاه عارفان مسلمان گزارش می‌شود.

در عرفان اسلامی انسان در جریان تاریخ ظهور می‌یابد. بنابراین نگاه، تعریف بسته ارسطویی از انسان به حیوان ناطق، مفهومی انتزاعی و میان تهی از انسان است. اما از منظر عارفانی چون ابن عربی، نطق، ویژگی عمومی اشیای عالم است؛ لذا انسان نه به حیوان ناطق که به صورت الهی شناخته می‌شود^۱ و در عرفان، صورت الهی، مظهری از اسمای الهی نامتناهی‌اند و هر یک دارای اقتضائات متفاوت‌اند و نیز در هر دوره‌ای دولت اسمی حاکم است و دیگر اسمی مقهور و مغلوب.^۲ بنابراین انسان در هر دوره‌ای تعریفی خاص دارد و با اسم یا اسمی خاصی شناخته می‌شود تا اینکه در عصر ختمی، به اسم جامع الله می‌رسد.

در علم الاسمای عرفانی، هریک از انبیای الهی تحت تدبیر اسم خاصی بوده و با شریعت خاص خود، پیروانشان را به حقیقت آن اسم فراخواندند؛ ازاینرو عارفان بیان می‌کنند انبیا واضعان صور به ازای معانی‌اند یعنی آنها شریعتی به ازای حقیقت اعتدالی، که آینه اسمای الهی است، وضع می‌کنند.

به دیگر سخن، در هر دوره تاریخی، اسمی از اسمای الهی سلطنت یافته و بر دیگر اسما، غلبه پیدا می‌کند و همه شئون زندگی انسان در آن دوره، محکوم به احکام آن اسم غالب است، در واقع اسم غالب، روح آن دوره است و اخلاق، اقتصاد، آداب و رسوم، روابط اجتماعی، هنر، سیاست و حکومت آن روزگار، تحت تأثیر آن اسم است، پیامبری که در آن دوره ظهور می‌کند، مظهر تام آن اسم است و متناسب با احکام آن اسم، مردم را به سوی خدا فرامی‌خواند.^۳ به تعبیری، هر

۱. ابن عربی بی تا ج ۳: ۱۵۴

۲. قیصری ۱۳۸۲ ج ۲: ۷۲-۷۳

۳. حکمت ۱۳۸۵: ۱۷۵

شریعتی، مرتبط با اسمی از اسمای الهی است و با بقای دولت آن اسم و دوام سلطنت آن، باقی مانده و با زوال آن اسم، نسخ می‌گردد.^۴

همان‌طور که گذشت انبیاء به حسب آنکه مظهر اسمای جنسی یا نوعی باشند در حکم مظهریت، متفاوت و متفاضل خواهند بود و اثر تفاوت یاد شده در علوم انبیاء، کتب و شریعت آنها آشکار است.^۵ حال با توجه به آنکه سیر تاریخی نبوت در پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به نهایی‌ترین درجه خود می‌رسد؛ بنابراین آنکه او مظهر اسم اعظم جامع همه اسماء و نعوت یعنی اسم الله می‌گردد.^۶ و به تبع آن کامل‌ترین کتاب را به بشر عرضه می‌کند، می‌توان گفت هرچند در هر عصری انسان کاملی به عنوان پیامبر در هر حضرتی وجود دارد که حامل احکام حکمت آن حضرت است، اما حکمت جامع همه حکمت‌ها و حکمت‌های جمعی همه حکمت‌ها در کلمه خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد.^۷ به دیگر سخن تاریخ به نقطه‌ای می‌رسد که انسان قابلیت رهنمون شدن به جامع‌ترین اسم را دارا می‌شود؛ از این رو به تعبیر ابن ترکه متألهان امت اسلامی به برکت حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) در همه علوم حقیقی و معارف یقینی به ویژه در مسأله توحید، به رتبه متعالی دست یافته و سستی‌ها و لغزش‌های دیگران را تبیین کردند و آنچه بزرگان دیگر امت‌ها جز با ریاضت‌های شاقه به دست نمی‌آوردند، برای خاص و عام قابل هضم گشته است و آنچه در گذشته اظهار آن سبب ریختن خون بزرگان عرفان می‌شد در این امت، همانند آفتاب در وسط روز برای همه شناخته شده است. به دیگر سخن حقایق توحیدی که برای کاملان مکمل در امت‌های پیشین جز با خلع عقل و وهم و گام برداشتن در وادی سلوک حاصل نمی‌شد در امت اسلامی نه تنها عقل و وهم مزاحم فهم حقایق نیستند، بلکه با آنها می‌توان حقایق را تحصیل کرد.^۸

۴. قیصری ۱۳۸۲ ج ۱: ۷۲-۷۳

۵. فرغانی ۱۳۷۹: ۱۷۲-۱۷۳

۶. قیصری ۱۳۸۲ ج ۲: ۷۰۸، ۱۳۲۷

۷. جندی ۱۳۶۱: ۸۴

۸. ابن ترکه ۱۳۸۱: ۸-۱۰ (شایان ذکر است برخی فیلسوفان غربی نیز دوره‌های تاریخی متفاوتی مطرح کرده‌اند که به لحاظ مطالعات تطبیقی قابل بررسی است برای آگاهی از دوره‌های یاد شده بنگرید: (Aquinas thomas, summa Theologica, 1947, 174 a6, p2550-1)؛ هگل بی تا: ۵۰، ۱۷۲-۱۷۳)

۲. تحول تاریخی انسان نزد ملاصدرا

انسان در حکمت متعالیه، از دو کثرت نوعی پیشین و پسین بهره مند است؛ به این بیان که انسان در حکمت متعالیه، نه به عنوان نوع که به مثابه جنس است و انواع انسانی مندرج در آن است؛ کثرت نوعی یاد شده در دو محور پیشین و پسین قابل بررسی است؛ ملاصدرا در آثاری چون اسرار الآیات، شرح اصول کافی، اسفار و به ویژه در کتاب تفسیر قرآن خود، از کثرت پیشین انسان‌ها سخن می‌گوید. او معتقد است: ارواح انسانی به لحاظ فطرت اولی، در صفا و کدورت و ضعف و قوه متفاوت‌اند و در درجاتی از قرب و بعد از خدا قرار دارند؛ به این بیان که مزاج‌های انسانی به حسب قرب و بعد از اعتدال حقیقی، متباین‌اند؛ از اینرو قابلیت آنها در تعلق ارواح بدانها متفاوت می‌گردد. به دیگر سخن بازای هر روح، مواد مناسب به لحاظ فیض اقدس مقدر شده است و از مجموع آنها استعدادها مناسب برای پاره‌ای علوم، اخلاق، صفات و کمال فراهم می‌گردد. بنابراین، عقول، ادراکات، شوق‌ها و اراده‌ها به حسب اختلاف طبایع و غرایز متفاوت می‌شود؛ برخی برپایه طبع خویش، متوجه امری‌اند که دیگری از آن‌ها گریزان است. و یکی امری را تحسین می‌نماید و دیگری همان را تقبیح می‌کند.^۹ همچنین او در آثار یادشده از کثرت نوعی پسین سخن می‌گوید؛ این نوع کثرت از مختصات فلسفه صدرایی است؛ بنابراین که کثرت یاد شده نیازمند مبانی چون وحدت تشکیکی وجود، حرکت جوهری و وجودی، اتحاد عاقل و معقول و جسمانیة الحدوث و روحانیة الحدوث بودن نفس است و همان طوری که مطرح شد مبانی یاد شده به نحو سیستمی صرفاً در فلسفه ملاصدرا یافت می‌شود. دقیقاً به همین دلیل ملاصدرا در مبحث کثرت نوعی انسان ادعای نوآوری می‌کند با وجود آنکه پیش از او اندیشمندان بسیاری از کثرت نوعی انسان سخن گفته‌اند.

در کثرت نوعی پسین به حسب وجود، وجود انسانی بر پایه حرکت وجودی و اتحاد عاقل و معقول با علم و عمل، اشتداد وجودی یافته و انحاء و درجاتی از وجود را طی می‌کند و بنا بر آنکه در ماهیت تشکیک راه ندارد وجود متحول انسانی، در هر آنی از حرکت، ماهیتی را از دست داده و ماهیت جدیدی کسب می‌کند و به

^۹. صدرالدین شیرازی ۱۳۶۶ ج ۶: ۲۶۶؛ همو ۱۳۸۵ ج ۳: ۱۱۱۸-۱۱۱۹

تصریح ملاصدرا بر پایه حرکت وجودی در هر آن به حسب تحلیل عقلی، انواع متخالف بالقوه از وجود سیال انتزاع می‌شود.^{۱۰}

انسان ملاصدرا افزون بر دو کثرت یاد شده، از کثرت و تحول تاریخی، یعنی ظهور در جریان تاریخ برخوردار است که شواهد و نمونه‌هایی از آن در اسرارالآیات و دیگر آثار ملاصدرا اشاره می‌شود:

۱. نفوس انسانی از آدم (علیه السلام) تا حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) در فراروی است؛ چنان که مقامات و مراتبی چون حس، نفس، قلب و روح را می‌توان در سیر تطور تاریخی انسان در نظر گرفت. ملاصدرا، پس از تصریح به این نکته، یادآور می‌شود که مقام عبدیت، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص دارد و امت او به عنوان بهترین امت‌ها، لقب گرفته است.^{۱۱} به نظر ملاصدرا به حسب تاریخی، نخستین کسی که به مقام روح، یعنی اسلام حقیقی، دست یافت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است، پس از حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز ذریهٔ پیرو او، به مقام روح نایل شده‌اند.^{۱۲}

۲. انسان از هنگام خلقت حضرت آدم (علیه السلام) تا زمان آفرینش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به تدریج در حال استکمال و تصفیة احوال بوده است. این سیر تکاملی هفت هزار ساله با وجود مبارک حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به نهایت فطرت می‌رسد. ملاصدرا با تمثیلی درصدد بیان تحول تاریخی یاد شده برمی‌آید: تاریخ به مثابه صورت انسانی است که پاهایش در گذشته، یعنی زمان خلقت آدم (علیه السلام)، و سرش در آینده، یعنی زمان بعثت حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) سر درآورده است.^{۱۳}

۳. درجات معرفت به خدا، ملائکه، کتب، رسل و معاد در هر زمانی به حسب کمال و نقص و قوه و ضعف متفاوت است. و هرچه به عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک می‌شویم درجات امور یاد شده کامل‌تر، قوی‌تر و

^{۱۰} . همو ۱۳۶۸ ج ۳: ۹۵

^{۱۱} . صدرالدین شیرازی ۱۳۷۸: ۸۲-۸۳

^{۱۲} . همان: ۸۳

^{۱۳} . صدرالدین شیرازی ۱۳۶۶ ج ۲: ۲۸۷

نورانی تر می‌گردد. بنابراین ظهور نعمت تامه ایمانی صرفاً با ملت محمدی محقق می‌شود؛ بنابراین که معارف در امم پیشین، با حس، خیال، وهم و عقل آمیخته بوده است؛ به این بیان که در زمان حضرت آدم (علیه السلام) به دلیل غلبه نور حس بر امت، عقاید حسی رواج داشته است؛ از این رو امت آدم (علیه السلام) در جستجوی رصد فلکی و دوره کوبی بوده و اکثر آنها، بنده اصنام بوده‌اند و توانایی تجرید و خالص سازی معارف دین و اصول یقینی را از اجسام نداشتند. بنابراین آنها خدا را در قالب اصنام و مثال‌های جسمانی می‌پرستیدند و از این طریق به خدا و ملائکه او ایمان می‌آوردند. در امت حضرت موسی (علیه السلام)، به دلیل غلبه نور خیال، عقاید امت، خیالی بوده است. کتاب آنها الواح تعلیمی بود و نبی آنها نمی‌توانست عقایدشان را از خیال تجرید کند؛ به همین دلیل امت موسی (علیه السلام) از او طلب رویت خدا کرده‌اند. در امت عیسی (علیه السلام)، نور عقل، حکمت و تجرید غالب بوده است نه نور حقیقت و توحید؛ به همین دلیل این امت، خدا و ملکوتش را مجرد و منزله از عالم و اعیانش می‌شناختند، جز آنکه قوت ایمانشان به آن مرتبه-ای نرسیده بود که بتوانند خدا و ملکوتش را از تجسیم و تنزیه به طور کلی مجرد نمایند؛ آن چنان که حضرت امیر مومنان (علیه السلام) فرموده است:

«مع کل شیء لا بممازجه، و غیر کل شیء لا بمزایله»^{۱۴}

اما امت اسلامی، در ورای اطوار سه گانه نور امم پیشین، برخوردار از نور حقیقت است به تعبیری نورهای یاد شده در امت‌های پیشین در واقع حجب نوری‌اند.^{۱۵}

ملاصدرا بر اساس تحول تاریخی یاد شده وفای عهد نسبت به میثاق الهی و برگرداندن امانت را به دو گونه تفسیر می‌کند:

الف: نور احمدی در اصلاّب عقول پیشین و ارحام استعدادات نفوس گذشته موجود بوده است و از طوری به طوری و از حالی به حالی منتقل شده است تا اینکه به نهایتش یعنی همان مبدایی که از آن مفارقت کرده است رسیده است.

^{۱۴} . نهج البلاغه، خطبه ۱

^{۱۵} . همان ج ۳: ۱۹۱-۱۹۹

بنابراین، تاریخ به نقطه‌ای رسیده که در آن قوس صعود با قوس نزول پیوند حاصل کرده است و در این زمان است که عهد خدا از انبیاء تحقق می‌یابد.

ب: مراد از عهد الهی در «اوفوا بعهدی» نور نبوی ربانی و بار امانتی است که انسان به تحمل آن مکلف شده است. نور یاد شده در آغاز به حجاب‌های کونی پوشیده شده بود و به تدریج با خروج نفوس انسانی از قوه به فعل، از پرده برون آمد؛ پاره‌ای از آن نور در دوره پیامبرانی چون ابراهیم (علیه السلام)، موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) آشکار گشت، اما تمام آن در عصر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر شد. و ایفای به عهد از سوی بنده، به معنای شناخت نور نازل بر قلب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، بلکه آن نور خود حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ چنان که در شأن ایشان بیان شده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»^{۱۶}.

۴. ملاصدرا در اسرار الآیات، با ارائه دلایل و شواهد متعدد، قرآن را برتر و مهیمن بر کتب آسمانی پیشین معرفی می‌کند به عنوان نمونه بیان می‌کند: آنچه بر اکثر انبیاء نازل شده کتاب بوده است نه کلام، اما آنچه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده کتاب و کلام بوده است و مخاطب قرآن، یعنی امت مرحومه محمدی را برتر از مخاطبان دیگر کتب ارزیابی می‌کند.^{۱۸} همچنین موسس حکمت متعالیه در تفسیر القرآن، کتاب نازل بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را قرآن و فرقان معرفی کرده و کتاب نازل بر دیگر انبیاء را صرفاً فرقان تلقی می‌نماید نه قرآن؛ قرآن، عقل بسیط و علم اجمالی و فرقان عبارت است از علوم تفصیلی برآمده از آن عقل بسیط. همچنین کلام که از عالم امر و صفت نفسانی و خلق است بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، اما بر دیگر پیامبران الهی، صرفاً کتاب که از عالم خلق و فعل و اثر مباین است فرود آمده است.

و از آنجا که فایده انزال و تنزیل به امت‌ها باز می‌گردد و به قدر فضیلت کتاب

^{۱۶}. المائدة: ۱۵

^{۱۷}. همان ج ۳: ۲۰۱

^{۱۸}. صدرالدین شیرازی ۱۳۸۴: ۱۷-۲۰

آسمانی، فضیلت مخاطب آن دانسته می‌شود با اثبات برتری کتاب آسمانی اسلام، برتری امت آن نیز ثابت می‌گردد.

بنابراین در امت اسلامی گروهی یافت می‌شوند که در رتبه عقل بسیط قرآنی‌اند؛ رتبه‌ای که در دیگر امت‌ها و حتی در انبیایشان وجود نداشته است. که اگر چنین بود کتاب نازل بر آنها مثل قرآن می‌بود که چنین نیست.^{۱۹}

۵. صدر المتألهین، در بیان مسخ حقیقی در آیه: «کونوا قرده خاسئین»^{۲۰}، آرای تفسیری دیگر مفسران مبتنی بر معنای حقیقی و معنای ظاهری آیه را گزارش می‌کند؛ به این بیان که مُجاهِد، مسخ را در حریم دل و جان دانسته است نه مسخ در صورت و ظاهر؛ بنابراینکه مسخ در ظاهر به معنای اعدام و ایجاد است. افزون بر آن، مسخ در ظاهر اعتماد ما را به مشاهدات سلب می‌کند؛ زیرا ممکن است احتمال دهیم هر حیوانی، انسان عاقل نسخ شده‌ای است. اما ملاصدرا موافق با عموم مفسران، آیه را به معنای حقیقی حمل کرده و معتقد است در اصحاب سبت از بنی اسرائیل، روح و بدن هر دو مسخ شده‌اند. سپس ملاصدرا در تبیین آن بیان می‌کند: بدن تابع روح است و با تبدل روح، بدن متحول می‌گردد. بنابراین، با مسخ کامل روح، بدن نیز دستخوش مسخ می‌گردد. و اساساً علت هلاکت اصحاب سبت پس از سه روز از مسخ شدن، از دست دادن قوای عقلانی و فقدان قدرت تدبیر بدن بوده است.

اما نکته حائز اهمیت در این بحث آن است که ایشان مسخ ظاهری را در امت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌پذیرد آنجا که می‌گوید: هر چند مسخ ظاهری به سبب عدم رسوخ صفات رذیله در امت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رخ نمی‌دهد، اما مسخ باطنی که مشهود اصحاب کشف و شهود است، در امت اسلامی راه دارد.^{۲۱}

ویژگی یاد شده که از اختصاصات امت اسلامی دانسته شده است گواهی بر تحول تاریخی انسان در اندیشه ملاصدرا است، یعنی تاریخ به نقطه‌ای از تحول

^{۱۹}. صدرالدین شیرازی ۱۳۶۶ ج ۳: ۳۹۶

^{۲۰}. بقره: ۶۵

^{۲۱}. همان ج ۳: ۴۷۳-۴۷۰

انسان رسیده است که در امتی مسخ رخ نمی‌دهد.

۷. خداوند، پیامبر اسلام را که عبد مطلق است «عبد» خواند و دیگر انبیاء را عبد مقید که مقرون به اسم حق است نامید؛ بنابراین که اکمال عبودیت صرفاً برای حبیب خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حاصل شده است.^{۲۲}

نکاتی که در تحول تاریخی انسان در سخنان ملاصدرا حائز اهمیت است عبارتند از:

۱. پیوستگی تحول تاریخی با دین: نهایت سیر تاریخی انسان به روح و پس از آن به مقام عبودیت ختم می‌شود. روح به مثابه یکی از برترین ساحت وجودی انسان، همان اسلام حقیقی است، همچنین آخرین مرتبه وجودی انسان، مقام بندگی خداست. افزون بر آن در هر دوره تاریخی، بالاترین مقام از آن پیامبر الهی است.

۲. عدم حضور عقل به عنوان مقام پایانی در تحول تاریخی: صدرالمتألهین، در بین مراحل تکاملی تاریخی انسان، اساساً از عقل سخن به میان نمی‌آورد. به نظر می‌رسد. در پایان جهانی که ملاصدرا ترسیم می‌کند از عقل خبری نیست. هرچند روح و قلب می‌توانند به یک معنا دربردارنده کمالات مقام عقل باشند؛ زیرا مراحل عالیه‌اند و مرتبه بالا، اندماجاً مرتبه پایین را دربردارد. به دیگر سخن روح، عقل است به حمل حقیقت و رقیقت نه حمل شایع صنایع، یعنی صرفاً ایجابیات و کمالات عقل بر روح حمل می‌شود نه نقایص و سلیبیات آن.

۳. تشکیکی دانستن توحید: نزد ملاصدرا، حضرت ابراهیم (علیه السلام)، نخستین کسی بود که باب توحید حقیقی را گشود. و این بدان معنا نیست که دیگران از توحید بی بهره بوده‌اند، بلکه صرفاً بدین معناست که مرتبه عالیه و حقیقی توحید برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) حاصل گشت و دیگران از مراتب پایین تر آن بهره داشته‌اند.

۴. به حسب ظاهر نقطه عزیمت تحول تاریخی انسان، عالم طبیعت و حس است و خدا، سرانجام این تحول است و خدا به عنوان قطب نمای تحول تاریخی است؛ چنان که ملاصدرا از مراحل پایانی سیر تاریخی انسان به توحید حقیقی،

^{۲۲}. همان ج ۲: ۱۲۴

اسلام حقیقی و عبدیت یاد می کند. اما شایان ذکر است به عقیده ملاصدرا مراحل پایانی ریشه در مراحل آغازین سیر انسان دارد؛ چنان که او بیان می دارد: «انجام همان بازگشت به آغاز است.»^{۳۳} ملاصدرا این سخن را در بیان اینکه چگونه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به حسب ظاهر خاتم انبیاء و به حسب رتبه، نخستین آنهاست، مطرح می کند، یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در علم حق، امام و مقدم بر همه است و هم در عالم عین، و این عقیده دقیقاً منطبق بر آرای عرفاست.

۳. ارائه برهان بر تحول تاریخی

آنچه ملاصدرا از تحول تاریخی انسان مطرح کرده مبتنی بر تعلیم قرآنی به همراه استنباط و تحلیل فلسفی است و بنابر روش شناسی ملاصدرا، برهان معنای گسترده‌ای پیدا نموده و قرآن در مقام داوری نیز، به مثابه معیار نهایی و سخن فصل مطرح است.^{۳۴} بنابراین، آنچه ملاصدرا در باب تحول تاریخی انسان سخن گفته است به معنای یاد شده برهانی است و می توان خطوط کلی آن را چنین ترسیم کرد:

الف: برهان بر پایه دین:

۱. دین اسلام، کامل ترین ادیان است.
مقدمه نظری فوق بر پایه پاره‌ای ویژگی‌ها چون اشمال کتاب آسمانی اسلام بر قرآن و فرقان و کلام بودن قرآن تبیین و اثبات می گردد.
 ۲. امت اسلامی برترین امت‌هاست
با پذیرش مقدمه نخست چاره‌ای جز پذیرش مقدمه‌ی دوم نداریم؛ بنابراین که فائده انزال و تنزیل به امت‌ها باز می گردد و به قدر فضیلت کتاب آسمانی، فضیلت مخاطب آن دانسته می شود با اثبات برتری کتاب آسمانی اسلام، برتری امت آن نیز ثابت می گردد.
- بنابر این مقدمات، باید بپذیریم که تاریخ به نقطه‌ای رسیده است که انسان‌ها از

۳۳. صدرالدین شیرازی ۱۳۷۸: ۸۴

۳۴. صدرالدین شیرازی ۱۳۸۴: ۶۹

حجب نوری حسی، مثالی و عقلی گذر کرده و به توحید و به تعبیری در رتبه عقل بسیط قرآنی واقع شده‌اند؛ رتبه‌ای که در دیگر امتهای و حتی در انبیاشان وجود نداشته است.

ب. برهان بر پایه نبی:

۱. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم انبیاء و کامل ترین انبیاست.

مقدمه نظری مذکور بر اساس آنکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف دیگر انبیاء، مظهر اسم جامع الله است، تبیین و اثبات می‌شود.

۲. امت اسلامی، کامل ترین امتهاست.

بنابر مقدمه نخست، امت نبی اکمل، کامل ترین امتهای خواهد بود؛ زیرا نفوس امم در نسبت با نبی شان، همانند قوای جسمانی و نفسانی در لحاظ با ارواح مدبر بر ابدان ما هستند و از آنجا که ارواح نبوی ممد و مفیض بر ارواح جزئی و سیاست بر امت خویش را برعهده دارند،^{۲۵} هرچه نبی کلی تر، به معنای وجودی آن، و قوی تر باشد، امت او نیز بهره‌ی بیشتری از کمال خواهند داشت.

بنابراین تاریخ در سیر تکاملی خویش در عصر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اعلا درجه کمال نائل می‌شود.

ج. برهان بر پایه کثرت نوعی اسمایی

ملاصدرا موافق با مکتب ابن عربی، به ویژه قیصری، اسم را ذات خدا به اعتبار صفتی از صفات یا تجلی از تجلیات می‌داند و اسمای ملفوظه را اسمای اسماء معرفی می‌کند. از نظر ملاصدرا، اسماء، معانی معقول در غیب وجود حق‌اند که شئون و تجلیات حق با آنها متعین می‌شوند. او به گزارش از عرفا، موجودات عینی را یکی از اطلاعات اسماء می‌داند، به اعتبار آنکه موجودات عینی، مظاهر اسماء در غیب وجود هستند. بنابراین همه‌ی عالم از اسمای الهی‌اند.^{۲۶}

در نگرش عرفانی ملاصدرا، موافق با مکتب ابن عربی، موجودات، مظاهر صفات و مجالی اسمای حسنی حق‌اند. و با وجود بساطت حقیقت حق، اسماء و

۲۵. صدرالدین شیرازی ۱۳۶۶ ج ۳: ۳۵۳

۲۶. صدرالدین شیرازی ۱۳۸۴: ۴۴؛ همو ۱۳۶۶ ج ۲: ۳۱۷

صفات در مفهوم و معنا مختلف‌اند. و اسمی از اسمای الهی به عنوان مبدأ و معاد هر یک از ممکنات تلقی می‌شود؛ به نحوی که موجود تحت آن اسم، محکوم به حکم آن اسم است.^{۲۷}

ملاصدرا، بر اساس اینکه انسان‌ها مظهریت کدامین اسم از اسمای الهی را در زندگی دنیوی و به ویژه حیات اخروی به عهده داشته باشند، یوم الفصل به عنوان یکی از نام‌های قیامت برای آنها تحقق می‌یابد. و کثرت نوعی پسین انسان‌ها به عنوان انواع فراوان و متمایز در صورت مظاهر فراوان و متمایز اسمایی رخ می‌نماید. تفاوت دو مدل یادشده یعنی کثرت نوعی پسین و کثرت نوعی پسین اسمایی در تلقی متفاوت از فصل است؛ به این بیان که فصل اطلاقات گوناگونی دارد که از آن جمله‌اند: ۱. مبدأ قریب: همانند نفس حیوانی برای حساس و نفس ناطقه برای ناطق. همان طوری که می‌دانیم حساس و ناطق، فصل منطقی به شمار می‌روند.

۲. مبدأ عالی یا صورت مفارق و جوهر عقلی شی در عالم عقول عَرَضی: چنان که به نظر ملاصدرا، افلاطون، رواقیون، سقراط، فیثاغورس، انبازقلس و آغاثادیمون، صور مفارق را مایهٔ تحصل و تمیز اشیاء می‌دانستند.

۳. اسمای الهی. به نظر صدرالدین شیرازی، حکمای ایمانی و افاضل ربانی چون بایزید بسطامی، سهل تستری، جنید بغدادی، ابن عربی و پیروان او اسمای الهی را مبادی فصول ذاتی حقایق امکانی تلقی می‌کردند؛ چنان که صور مفارق عالم عقول و صور حسی در طبیعت، به حیث تأثیر و اثر همانند استهلاک نور ضعیف در نور اقوی و وجود ساقل در وجود عالی، مستهلک در اسمای ربوبی اند.^{۲۸} پس برپایهٔ اطلاق نخست فصل و اتحاد عاقل و معقول، انواع متفاوت انسانی به حسب انواعی از ملکات، اخلاق و علوم شکل می‌گیرند و بر اساس اطلاق سوم فصل، مظاهر متمایز اسمایی از انسان به حسب تعدد مبادی اسمایی خواهیم داشت و برپایهٔ اطلاق دوم فصل و پذیرش وحدت نوعی مثل افلاطونی، اصناف متفاوت انسانی به حسب اصنافی از ملکات، اخلاق و علوم شکل می‌گیرند.

۲۷. صدرالدین شیرازی ۱۳۶۶ ج ۶: ۲۶۷

۲۸. همان ج ۶: ۱۲

با افزودن مقدمه‌ای به اقوال ملاصدرا می‌توان تحول تاریخی انسان را به حسب اسمای الهی تبیین کرد؛ آن مقدمه عبارت است از: در هر دوره تاریخی، اسمی از اسمای الهی سلطنت یافته و بر دیگر اسما، غلبه پیدا می‌کند و همهٔ شؤون زندگی انسان در آن دوره، محکوم به احکام آن اسم غالب است، در واقع اسم غالب، روح آن دوره است.^{۲۹} بنابراین در دوره‌ای با غلبهٔ اسم الظاهر، روح آن دوره را حس شکل می‌دهد. و با غلبهٔ اسم المصور، جریان تاریخ بر مبنای خیال ظهور می‌یابد. و با غلبهٔ اسم الباطن، توحید به مثابهٔ روح آن دوره خواهد بود.

همچنین می‌توان تحول تاریخی را بر اساس مسألهٔ جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء تبیین نمود؛ به این بیان که ملاصدرا پایان سیاست را آغاز شریعت می‌داند.^{۳۰} بنابراین می‌توان تولد جامعه انسانی را حادث به سیاست و باقی به شریعت دانست و این به منزلهٔ آن نیست که جامعهٔ مترقی در حکمت متعالیه از سیاست بهره‌مند نیست، بلکه جامعه به مثابهٔ حقیقتی گسترده است که سطوح نازل (جسم) آن را سیاست و سطوح عالی (روح) آن را شریعت رقم می‌زند. ملاصدرا از آن چنین یاد می‌کند: «و السياسة المجردة عن الشرع كجسد لا روح فيه».^{۳۱} همانند انسان که روحش از ماده می‌روید، اما در دنیا همراه با ماده است. شریعت نیز دارای مراتبی است در مرتبه‌ای حکم قصاص و در سطح بالاتر آن عفو پسندیده‌تر است. بنابراین تاریخ انسانی نیز مشمول حکم جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است.

نتیجه‌گیری

ملاصدرا بر پایهٔ نگرش وجودی، انسان را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء معرفی می‌کند. و مبتنی بر تعالیم قرآنی به همراه استنباط و تحلیل فلسفی، تاریخ را نیز جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می‌داند؛ به این بیان که تاریخ از حس آغاز شده و به مثال، توهم، عقل و مقام عبدیت ختم می‌شود بنابراین انسان در هر دورهٔ

^{۲۹}. حکمت ۱۳۸۵: ۱۷۵

^{۳۰}. صدرالدین شیرازی ۱۳۶۰: ۳۶۵

^{۳۱}. همان: ۳۶۴

تاریخی، تعریفی متمایز از دیگر دوره‌ها دارد و جامع‌ترین انسان و به تعبیری برترین نوع انسانی در عصر حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت تعریف ارسطویی انسان ناظر به دوره تاریخی خاصی بوده است.

منابع:

- ابن ترکه، صائن الدین تمهید، ۱۳۸۱ القواعد، تصحیح حسن زاده آملی. قم: الف لا میم.
- ابن عربی، محی الدین، بی تا، الفتوحات المکیه (۴ جلدی)، بیروت: دار صادر.
- جندی، مؤید الدین، ۱۳۶۱ شرح فصوص الحکم. چاپ سید جلال الدین آشتیانی. مشهد: انتشارات دانشگاه.
- حکمت، نصرالله، زمستان ۱۳۸۵. تاریخیت انسان در عرفان ابن عربی. پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۵۲.
- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۷۸. اجوبه المسائل. تصحیح و تحقیق عبدالله شکیبا. تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ ۱۳۸۴ اسرار الآیات. به انضمام تعلیقات حکیم مولی علی نوری. تحقیق سید محمد موسوی. تهران: انتشارات حکمت.
- _____ ۱۳۶۶ تفسیر القرآن الکریم. تصحیح محسن بیدارفر. قم: انتشارات بیدار.
- _____ ۱۳۶۸ الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. قم: انتشارات مصطفوی.
- _____ ۱۳۸۵ شرح اصول کافی، تصحیح و تحقیق محمود فاضل یزدی مطلق، تهران: انتشارات بنیاد اسلامی صدرا.
- _____ ۱۳۶۰ الشواهد الربوبیه. چاپ سید جلال الدین آشتیانی. مشهد: انتشارات دانشگاه.
- فرغانی، سعید بن محمد، ۱۳۷۹ مشارق الدرای: شرح تأییه ابن فارض. چاپ سید جلال الدین آشتیانی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- قیصری، داود، ۱۳۸۲ شرح فصوص الحکم. چاپ حسن حسن زاده آملی. قم: بوستان کتاب. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش، بی تا، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات صنعتی.
- Aquinas, Thomas, 1947, *Summa Theologica*, Translated by Fathers of England Dominican, Benziger Bros edition, [Source: <http://www.ccel.org/ccel/aquinas/summa.html>]